صفحه چهارم

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ ناراً فَلَمَّا أَضاءَتْ ما حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُماتٍ لا يُبْصِرُونَ (17))

(صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَرْجِعُونَ (18) أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّماءِ فِيهِ ظُلُماتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فِي آذانِهِمْ مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكافِرِينَ (19) يَكادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصارَهُمْ كُلَّما أَضاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ إِذا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قامُوا وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلى‌ كُلِّ شَيْ‌ءٍ قَدِيرٌ (20))

\*(وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ) تا آيه بيستم. كلمه خدعه بمعناى نوعى نيرنگ است، و شيطان بمعناى موجودى سراپا شر است، و بهمين جهت ابليس را شيطان ناميده‌اند.

در اين آيات وضع منافقين را بيان مى‌كند، كه انشاء اللَّه گفتار مفصل ما در باره آنان در سوره منافقين و مواردى ديگر خواهد آمد.

**{دو مثل در شرح وضع و حال منافقين‌]**

در آيه(مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ ناراً) الخ، با آوردن مثلى، وضع منافقين را مجسم ساخته، مى‌فرمايد منافقين مثل كسى ميمانند كه در ظلمتى كور قرار گرفته، بطورى كه خير را از شر، و راه را از چاه و نافع را از مضر، تشخيص نميدهد، و براى بر طرف شدن آن ظلمت، دست باسباب روشنى مى‌زند، يا آتشى روشن كند، كه با آن اطراف خود را به بيند، يا وسيله‌اى ديگر و چون آتش روشن ميكند و پيرامونش روشن ميشود خدا بوسيله‌اى از وسائل كه دارد يا باد، يا باران، يا امثال آن، آتشش را خاموش كند، و دو باره بهمان ظلمت گرفتار شود، و بلكه اين بار ميان دو ظلمت قرار گيرد، يكى ظلمت تاريكى، و يكى هم ظلمت حيرت، و بى اثر شدن اسباب.

اين حال منافقين است، كه بظاهر دم از ايمان مى‌زنند، و از بعضى فوائد دين برخوردار ميشوند، چون خود را مؤمن قلمداد كرده‌اند، از مؤمنين ارث مى‌برند، و با آنان ازدواج مى‌كنند، و از اين قبيل منافع برخوردار ميشوند، اما همين كه مرگشان يعنى آن موقعى كه هنگام برخوردارى از تمامى آثار ايمان است فرا مى‌رسد، خداى تعالى نور خود را از ايشان مى‌گيرد، و آنچه بعنوان دين انجام داده‌اند، تا باجتماع بقبولانند كه، مسلمانيم، باطل نموده، در ظلمت قرارشان ميدهد كه هيچ چيز را درك نكنند، و در ميان دو ظلمت قرار مى‌گيرند، يكى ظلمت اصليشان، و يكى ظلمتى كه اعمالشان ببار آورده.؟

(أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّماءِ) الخ، كلمه (صيب)، بمعناى باران پر پشت است، و معناى كلمه (برق) معروف است، و كلمه (رعد) بمعناى صدايى است كه از ابر وقتى برق مى‌زند برمى‌خيزد، و كلمه صاعقه عبارتست از تكه‌اى برق آسمان، كه بزمين مى‌افتد.

اين آيه مثل دومى است كه خداوند حال منافقين را با آن مجسم مى‌كند، كه اظهار ايمان ميكنند، ولى در دل كافرند، باين بيان كه ايشان بكسى ميمانند، كه دچار رگبار توأم با ظلمت شده است، ظلمتى كه پيش پايش را نمى‌بيند، و هيچ چيز را از ديگر چيزها تميز نميدهد، ناگزير شدت رگبار او را وادار بفرار ميكند، ولى تاريكى نميگذارد قدم از قدم بردارد، از سوى ديگر رعد و صاعقه هول انگيز هم از هر سو دچار وحشتش كرده، قرارگاهى نمى‌يابد، جز اينكه از برق آسمان استفاده كند، اما برق آسمان هم يك لحظه است، دوام و بقاء ندارد، همين كه يك قدم برداشت برق خاموش گشته، دو باره در تاريكى فرو مى‌رود.

اين حال و روز منافق است، كه ايمان را دوست نميدارد، اما از روى ناچارى بدان تظاهر مى‌كند، چون اگر نكند باصطلاح نانش آجر ميشود، ولى چون دلش با زبانش يكسان نيست، و دلش بنور ايمان روشن نگشته، لذا راه زندگيش آن طور كه بايد روشن نميباشد،

**[سوره البقرة (2): آيات 21 تا 25]**

(يا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (21) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِراشاً وَ السَّماءَ بِناءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَكُمْ فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (22) وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلى‌ عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (23) فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ (24)